

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف بحث رسيد به مقام سوّم.

قبل از اينکه اين بحث را شروع کنيم يکي از برادران تقاضا کردند برای بیماری یک بار سوره مبارکه حمد به قصد شفای آن بیمار محترم قرائت بفرماید با یک صلوات.

مقام سوّم طرق احراز عدم ردع است. ما برای عدم ردع، اثبات عدم ردع و احراز عدم ردع شارع در دو مقام نیاز داریم:

يکي اگر يادتان باشد قبلاً گفته شد بعضی از انظار اين است که ما در حجّيت سيره کفايت می‌کند برايمان همان عدم ردع، امضاء نمی‌خواهد. همين که سيره‌ای باشد و شارع آن سيره را ردع نکرده باشد اين يکفی فی حجّيته. اين يک نظر بود.

پس کسانی که قائل به آن مسلک هستند بايد اين عدم ردع را احراز کنند. اين سؤال پيش می‌آيد که طرق احراز عدم ردع چیست؟ پس آنها نیاز دارند.

مورد دوم در همين طريقي که ما برای احراز امضاء می‌گفتيم، می‌گفتيم يکي از راه‌های کشف امضاء عدم ردع است. پس بنابراین باز برای اين راه نیاز داریم به اينکه خب خود اين عدم ردع را از کجا احراز کنیم تا عدم ردع برای ما کاشف از امضاء شود؟

پس به اين بحث هم امضائون نیاز دارند به حسب يک طريقتش، اگر از آن طريق می‌خواهند امضاء را کشف کنند. هم کسانی که امضائی نيستند و می‌گویند خود عدم ردع واقعی کفايت می‌کند، آنها هم بايد باز برای اينکه عدم ردع را احراز کنند نیاز به اين بحث دارند.

حالا اینجا فرموده است: «يمكن إحصاء عدم الردع بطريقتين: الطريق الأول: عدم الوصول في السيرة الراسخة التي تعمّ بها البلوى»

راه اولّ راهی است که در خصوص اینطور سیره‌ها که اولاً خیلی ریشه دار و عمیق باشد و ثانیاً همگانی باشد، حالا الاّ من؟؟؟ همگانی که می‌گوییم یعنی بیشتر مردم این سیره را دارند.

در اینگونه موارد ما عدم ردع را می‌توانیم از این راه اولی که می‌گوییم کشف کنیم؛

راه اول این است که همین که در مقام اثبات ردعی به ما نرسد، یک نشانه‌ای از ردع به ما نرسد از همین کشف می‌کنیم که در ثبوت ردع نبود. عدم وصول در مقام اثبات در اینگونه سیره‌ها کشف می‌کند که در واقع هم از ناحیه شارع ردعی صادر نشده است.

چطور؟ چه ملازمه‌ای بین این دو است که اگر به ما نرسید معلوم می‌شود در واقع نیست؟ دو طریق برایش اینجا ذکر شده است:

طریق اول این است که؛ مقدمه اولی این است که شارع اگر بخواهد چنین سیره‌ای را ردع کند که اولاً عمیق است و ثانیاً گسترده است، چنین سیره‌ای را اگر شارع بخواهد ردع کند آیا با یک حرف و دو حرف می‌تواند رد کند؟ اگر شما بخواهید فرهنگ جامعه را عوض کنید، یک شب بعد از نماز مغرب و عشايتان در مسجدی که نماز می‌خوانید و بیست نفر هستند می‌گویید این کار درستی نیست!! با این می‌توانید فرهنگ جامعه را عوض کنید؟ اگر یک فرهنگ عمیق گسترده‌ای است با در گوش این گفتن و با در گوش آن گفتن و یک بار در این مجلس و یک بار در آن مجلس گفتن که این انجام نمی‌شود. این احتیاج دارد به اینکه بمباران از تبلیغات کنند، اینجا آنجا و... هزاران بار بگوید بعد هم ان قلت و قلت‌هایش را جواب بدهد، مشکلاتش را جواب بدهد؟؟؟؟

پس اولاً ردع چنین سیره‌ای که گسترده و عمیق است، اینکه بخواهی این عادت را براندازی، این حجم وسیعی از تبلیغ، از سخن، از گفتن از ناحیه شارع لازم دارد.

مقدمه دوم این است که اگر شارع واقعاً اینچنین تبلیغ کرده باشد و همه را دارد بر می‌انگیزد که دست از این عادت و از این حرف و از این کار بردارید، قهراً لازمه قهری آن این است که یک بلبله و زمزمه‌ای در افکار مردم ایجاد می‌شود که هی سؤال می‌کنند، یک راه مخلصی، آیا واقعاً اینطور است؟ اینچنین به گوش ما رسیده است، آیا واقعاً اینطور است؟ چطور است؟

پس یک حجم وسیعی از تبلیغات شارع و یک حجم وسیعی از سؤالات مردم، مجموعاً یک حجم وسیعی از سؤال و جواب درست می‌شود. لازمه وجود یک چنین حجم وسیعی از سؤالات و از جواب‌ها چیست؟ اینکه این در روایات و در تاریخ می‌ماند مواردی از این. جاهایی که اینچنین نبوده است احادیث و اخبارش مانده است، این چنین چیزی نمی‌شود نماند.

پس اگر به ما نرسید یک سیره‌ای اینچنین بود، لا فی الكتاب، و لا فی السنّة و لا هیچ جای دیگر بر خلاف این چیزی که به ما نرسید، معلوم می‌شود که ردع واقعی وجود ندارد، چون این ردع خاصیتش، کیفیتش به گونه‌ای است که اگر باشد حجم فراوانی را از ناحیه شارع و حجم فراوانی را از ناحیه مردم که هی سؤال کرده

اند این باید در آن اعصار به وجود آمده باشد و اگر آمده باشد لازمه قهري آن این است که مقداری از آن لااقل باقی مانده باشد و چون نمانده است معلوم می‌شود که ردعی در کار نبوده است.

س: از عموم و اطلاق یک دلیل هم کفایت نمی‌کند؟؟؟

ج: حالا به این کار نداریم، اگر عموم و اطلاق هم باشد باید فراوان باشد.

س: حاج آقا وظیفه شارع تغییر آن سیره است یا فقط؟؟؟

ج: حالا این بیان بر اساس این است که اگر بخواهد تغییر بدهد یا ردع کند ردع و تغییر بیش از این نیست.

این بیان اول و راه اول است.

راه دوم را همینجا بگوییم بعد اینها را تطبیق کنیم.

راه دوم این است که نه، لزومی ندارد به قول شما لزومی ندارد که شارع بیاید حجم وسیعی را بیان بفرماید.

به قول مرحوم حاج آقا مصطفی - اصل این مطلب ابتدائاً از ایشان است - که شارع باید اعلام موقف بکند، اعلام

موقف می‌کند نمی‌خواهد بر اندازد، براندازی برای شارع بما آنه حاکم است، یعنی حاکمیتش را؟؟؟ اما وقتی که

دستش بسته است در حاکمیت و فقط می‌خواهد اعلام موقف خود را بکند که «من این را قبول ندارم» آنجا لازم

نیست که حجم وسیعی باشد، دو بار هم بگوید من قبول ندارم بس است دیگر، به طرق عادی.

در بیان دوم این را قبول می‌کنیم می‌گوییم بله، در مقام اول روی آن مبنا صحبت می‌کنیم که اکثر اصولی‌نی

که کلماتشان به ما رسیده است آن مبنای اول را قبول دارند و می‌گویند: بله حجم ردع شارع باید متناسب با آن

سیره‌ای باشد که می‌خواهد ردعش کند، اگر یک سیره راسخه گسترده است باید انبوهی از تبلیغات و گفته را

بیان بفرماید.

راه دوم این است که نه ما این حرف را قبول نداریم، آن بما آنه حاکم است، اما اگر بما آنه شارع و مقنن

است فقط موضع خودش را باید اعلام کند همین.

س: لازمه اش؟؟؟

ج: حالا

ولی راه دوم این است که می‌گوید قبول داریم این را اما چون این موقفی که شارع می‌گوید که به طرق

عادی موقف خود را اعلام می‌کند، کم کم که بین مردم منتشر می‌شود چون بر خلاف سنجیه و روششان است

برای همه سؤال پیدا می‌شود، پس سؤالات فراوانی پیدا می‌شود، لازم نیست او زیاد بگوید اما همین که اعلام

موقف خودش را کرد با یک بیان و دو بیان و سه بیان، از این طرف فوران سؤال می‌شود، از طرف مردم. وقتی

از طرف مردم فوران سؤال شد قهراً باز باید بماند در تاریخ که مثلاً «سألتُ ابا عبد الله عليه السلام أن كذا» «سألتُ

عن الرضا عليه السلام أن كذا» «سألت عن موسى ابن جعفر...» «سألت...» و این سألْتُ سألْتُها با هم ... و حال اینکه می بینیم خبری از این نیست.

پس اگر راه اول را بگوییم خیلی سمبه پر زور می شود، از دو طرف دواعی بر کثرت وجود پیدا می کند هم از طرف شارع و هم از طرف مردم، این کثرت فراوان از هر دو طرف باعی می شود که شواهدی از او، مواردی از او مانده باشد. دومی زورش کمتر است؛ از طرف شارع لازم نیست زیاد گفته شده باشد اما چون چیزی است که مخالف سیره ناس است، سیره مردم است ... مثلاً اگر اینطور بود که مثلاً در تاریخ بود، در شرع این بود که اصلاً و ابداً زن حق نگاه به هیچ موضعی از مواضع مرد ندارد که نامحرمش است حتی صورتش، هیچ کجا، نه دستش نه صورتش، نه گردنش نه موهای سرش هیچ کجا، پسر عموها و پسر عمه هایش را هم نمی تواند نگاه کند، مردم اجنبی اجنبی را هم نمی تواند نگاه کند، خب این یک مسأله ای بود که خلاف سیره مردم است، علاوه بر عسر و حرجی که برای آنها دارد این باید روایات پر می شد و دائماً می آمدند سؤال می کردند که آیا اینطور است؟ اگر این را نمی بینیم معلوم می شود که این اندازه عادی که سر و گردن و موها و دست تا میج و اینها است، اینها متعارف است پس این معلوم می شود که مورد نهی نبوده است و علماء هم معمولاً به همین استدلال می کنند برای اینکه این مقدار رؤیت نساء از بدن رجال اشکالی ندارد، یکی از دلایلشان همین است. که دلیل داریم نه اینکه برائت جاری کنیم، این سیره و عدم ردعش دلیل است.

خب پس این دو راه شد.

«الطریق الأول: ... إنَّ عدم الوصول فی السیرة التي تعمُّ بها البلوی» این عدم وصول در مقام اثبات «کاشف عن عدم الردع ثبوتاً» معلوم می شود شارع در مقام ثبوت ردع نفرموده و ردعی از او صادر نشده است «و یمکن بیان ذلک بتقریبین: التقریب الأول: ما ذکره بعض الاصولیین (که دو تا مقدمه دارد) من أن الردع عن کل سیرة المقابل لل سکوت عنها» که ردع نقطه مقابل سکوت از سیره است، سکوت کرد یعنی ردع نکرده است، ردع کرد یعنی سکوت نکرده است، سکوت نکرده و واکنش نشان داده است، این معنای؟؟؟ این ردع «یتحدّد حجمه و مقداره و عمقه بمقدار أهمية تلك السیرة» تشخیص و تحدّد پیدا می کند حجم آن ردع که از شارع صادر می شود و عمق آن که چطور با استدلال، با حرف، با نصیحت و عمقش به مقدار اهمیت آن سیره «و مدی ترکزها و سعتها» به اندازه ترکز آن سیره و رسوخ آن سیره و سعه و گستردگی آن در افراد و اشخاص. «فردع المعصوم علیه السلام عن عمل شخصی من قبل مکلف علی خلاف الموازین» ردع معصوم علیه السلام از عمل شخصی ای که این عمل شخصی از قبل یک مکلفی بر خلاف موازین صادر می شود این «یمکن أن لا یصل الینا» یک نفر است و امام نهی فرموده است، این لزومی ندارد که به ما برسد. خب یک نفر است در یک گوشه، چه لزومی دارد

به ما برسد؟ «إذ ليست كلّ واقعة واقعة لا بدّ و أن تصل إلينا؛ إلا أن الردع عن تصرف نوعي للجمهور في مختلف الأحوال (مثل همین نظر کردن) لا بدّ فيه من تکرّره و تکرّزه لکی یناسب قوّة المردوع» باید این ردع در تکرّرش، اینکه هی مکرّر بیان بفرماید و روی آن به قول امروزی‌ها زوم بکند، دائماً اینجا و آنجا و آنجا بر روی این زوم کند و بگوید، این باید به گونه‌ای باشد که مناسب باشد با قوّت مردوع - آن سیره یا که می‌خواهد این را ردع کند. «و یؤثر أثره فی قلع جذوره» و این ردع تأثیر بگذارد در برکندن ریشه‌های آن مرتکز، آن مردوع (به مردوع بر می‌گردد).

این پس مقدمه اول شد که مقدمه اول چه شد؟ اینکه با تناسب چنین سیره باید شارع سرمایه گذاری کند، تکرّر، زیادی بیان، عمق بخشیدن به بیان و تفنّن در بیان، جور به جور بیان کردن این از طرف شارع است. مقدمه دوم: این کار شارع یک لازمه‌ای پیدا می‌کند، لازمه اش چیست؟ اینکه دائماً مردم سؤال کنند، یک تذبذب و تزلزلی در مردم ایجاد می‌شود که آنها بیایند سؤال کنند.

«و مثله (مثل این ردع، ردع اینچینی) یولد انتباهاً من المتشرّعة» تولید می‌سازد یک انتباه و آگاهی را از ناحیه متشرّعه در سؤال کردن از ائمه علیهم السلام «نتیجة البلبلة و التذبذب الّذی يحصل بالردع فی البداية» که این انتباه از ناحیه متشرّعه نتیجه آن بلوی و تذبذب و دودلی‌هایی است که حاصل می‌شود به واسطه ردعی که از ناحیه شارع به گوش آنها رسیده است اول کار؛ «عجب از این هم نهی کرده است؟!» یا مثلاً یکی دیگر می‌گوید: «پس ما بیرون هم که می‌خواهیم برویم باید دائماً چشم‌هایمان را ببندیم؟! خانه اقوام می‌رویم و پسر عمو و پسر عمه و ... اینها هم باید اصلاً سرمان را بالا نکنیم و دائماً پایین باشد که چشمان نیافتد به سر آنها، صورت آنها، دست آنها، اینطور است؟!» یک بلوایی ایجاد می‌شود در این.

«الّذی يحصل بالردع فی البداية» (البته عقلائی که متشرّعه هستند) «و هكذا ینعکس لا محالة فی الروایات و الآثار المنقولة عنهم لتدلّ علی توضیح بطلان مضمون تلك السیرة» و همچنین انعکاس پیدا می‌کند لا محال این سوالات و جواب‌هایی که از ناحیه ائمه داده می‌شود در روایات و آثاری که نقل می‌شود از ائمه علیهم السلام یا از آن مردم تا اینکه دلالت کند بر توضیح بطلان آن مضمونی که آن سیره بر اساس آن مضمون در جامعه رواج دارد. «بحیث یكون من البعید جداً بحساب الاحتمالات أن یخفی کلّ ذلك عنّا مع توفّر الدواعی لنقلها»

س: یعنی کبری را قبول کردند و صغری را بحث دارند دیگر؟؟؟ یعنی ردعی که فقط اعلام موقف باشد چون

لازمه اش که پرسش مردم باشد؟؟؟

ج: نه می گوید هر دو هست، این می گوید فقط اعلام موقف به درد نمی خورد، باید چه کنیم؟ باید حجم وسیعی مناسب با آن سیره انتشار بدهیم و بگوییم، این از یک ناحیه.

س: ??? می تواند ردع فقط اعلام موضع باشد این کبرویاً ممکن است درست باشد اما صغرایش نمی تواند درست باشد

ج: یعنی چه؟

س: به خاطر اینکه صغرایش لازمه اش باطل است ??? یعنی اتفاق نیافتاده است. می شود شارع ???

ج: نه، می گوید نمی شود. می گوید شارع اگر می خواهد سیره را ردع کند الا و لابد باید چه کند؟ ردع فراوان بکند. این مبنایش این است.

س: پس کبری را هم نمی پذیرد؟

ج: کبری را هم نمی پذیرد، می گوید او لازم است این کار را بکند، می گوید لازم است شارع این کار را بکند، این مقدمه اولی. مقدمه دوم: این کار شارع یک لازمه ای دارد و لازمه آن این است که از طرف مردم هم زیاد سؤال بشود. خب از طرف مردم زیاد سؤال می شود و شارع هم خودش زیاد گفته است؛ یک حجم زیادی راجع به این مسأله و این سیره حرف است، وقتی یک حجم وسیعی هم از طرف شارع و هم از طرف مردم این حرف است قهراً در تاریخ و در روایات باید اینها بماند، حالا که نمانده است، هیچ چیز حتی یک روایت هم نمانده است پس این دلالت می کند بر اینکه ردع نشده است. به حساب احتمالات می گوئیم عجب، چطور می شود هزاران بار شارع فرموده است در این ۲۵۰ سال، هزارها بار مردم سؤال کرده اند و آن وقت هیچ کدام از این روایاتی که ابتدائاً آنها خودشان فرموده اند، یا در جواب و سخن سائلین فرموده اند و سؤال سائلین هیچ کدام اینها نه در تهذیب نه در کافی نه در من لا یحضر و نه در جاهای دیگر، هیچ کجا و هیچ کجا ذکر نشده است! می شود؟ به حسب حساب احتمالات چنین چیزی معقول نیست.

س: ???

ج: بله، همان «لو کان لبان» اینجا هم تطبیق می شود.

«کل ذلک مع توفّر الدواعی» با اینکه دواعی و انگیزه ها برای نقل آنها از ناحیه روات فراوان است، روایات دیگر که راجع به موضوعی است که کثیر الابتلاء نیست و قلیل الابتلاء هم هست، انقدر دواعی داشتند که اینها را نقل کنند، اینکه راجع به یک سیره ی مبتلا به همگان است نمی آیند نقل کنند؟!

«لکونها قضیه تأسیسیه» چرا دواعی بر نقلش زیاد است؟ به خاطر اینکه این نقلها و این گفته ها یک قضیه

تأسیسی است بر خلاف سیره عقلاء، سیره عقلاء یک جور دیگر است، این را شارع دارد تأسیس می کند یعنی

خودش ابداع می‌کند. در سیره‌های تأسیسی که بر خلاف سیره‌های عقلانی است «لأنّها قضیة تأسیسیة تغیریة» که می‌خواهد تغییر بدهد یک سیره‌ای که مردم دارند «مخالفة مع الوضع العام» یک سیره‌ای است که مخالفت دارد با وضع عام مردم و کیفیت زندگی همگانی مردم. «الذی (آن وضع عامی که) کان سائداً و رائجا»
خب «و هذا التقرب قد فرض فيه أن الردع عن السيرة الراسخة المركوزة لا بدّ فيه من تکرره» مقدمه اولی.
این تقریب این درس محفوظ است. «فیقال بأنّ الشارع لو کان مخالفاً لصدر منه الردع متکرراً» چون این؟؟؟ در آن محفوظ است اینچنین گفته می‌شود که اگر شارع مخالف با این سیره است «لصدر منه الردع متکرراً و لصار ذلک موجباً» و هر آینه می‌گردد این صدور ردع متکرر از طرف شارع موجب برای اتباع متشرعه در سؤال کردن از ائمه علیهم السلام. «و لانعکس ذلک فی الأخبار» و اینها اگر اینچنین بود این باید در اخبار اینطور منعکس می‌شد «فعدم انعکاس ذلک دلیل علی عدم الردع»

س:؟؟؟

ج: بله گاهی می‌شود، البته اگر این موانع را بپذیریم. چرا؟ برای اینکه اگر واقعاً اینچنین بود نباید یکی از آنها باقی مانده باشد، اگر اینچنین است باید ده‌ها روایت که مستقیماً فرمودند یا مردم سؤال کردند و جواب دادند باید می‌ماند.

«أما علی القول» این موارد اینچنینی را باید توجه کرد فلذا است که ما در روایات باید این نکته را توجه داشته باشیم که گاهی یک روایت است که و لو سندش هم تمام باشد آقایان حمل بر استحباب گاهی می‌کنند، به دلیل همین جهت که می‌گویند اگر اینطور بود باید مکرر می‌گفت، مکرر نقل می‌شد و معلوم می‌شود که این امر الزامی نیست.

«أما علی القول بأنّ الردع عن السيرة حتی لو کانت راسخة» اما اگر بگوییم سیره و لو راسخه باشد تکرر نمی‌خواهد، همین که شارع اعلام موقف بکند به یک بیان و دو بیان کفایت می‌کند. این دیگر این بیان و تقریب اول نمی‌آید. «أما علی القول بأنّ الردع عن السيرة (حتی اگر آن سیره راسخه باشد) لا یلزم فيه التکرر و أنّ الشارع إذا کان مخالفاً لها (و اگر شارع مخالف با آن سیره است) جاز له الإکتفاء بردع واحد» یک ردع برایش کفایت می‌کند که ان شاء الله اینها اباحتش در آتیه خواهد آمد که آیا ردع یک کیفیت خاصی می‌خواهد؟ یک کمیّت خاصی می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ اباحتش بعداً می‌آید. اینها بحث‌های مهمی است. بعضی‌ها هم مثل مرحوم حاج آقا مصطفی فرمودند که این حرفی که در اصول می‌گویند باید حجمش زیاد باشد خلط بین دو مقام است: مقام حاکمیت شارع و مقام شارعیت شارع. در مقام حاکمیت شارع بله حاکم می‌خواهد یک کاری را در جامعه پیاده کند، یک سقافتی را، یک فرهنگی را پیاده کند یا یک فرهنگی را براندازد، اینجا این حرف درست است.

اما اگر در یک جایی شارع فقط می خواهد اعلام موقف کند و بگوید این را قبول نداریم و کاری از دست او غیر از این نمی آید اینجا لازم نیست مکرر بگوید، این مثل بقیه احکام است که چطور یک بار می گوید و دو بار می گوید، این هم همینطور است.

س: ???

ج: حالا این تقریب ثانی را که می گویم اشکالی اگر می خواهید بکنید آنجا بکنید، در تقریب ثانیه. «أما علی القول بأنّ الرع عن السیره...» این را که خواندیم. «جاز له الإکتفاء بردع واحد، فاستکشاف عدم الردع من عدم الوصول یحتاج» پس اینکه ما می خواهیم کشف کنیم یا پس کشف شدن عدم ردع از عدم وصول نیاز دارد «الی بیان مصادرة زائدة» نیاز دارد به بیان یک مقدمه اضافی، در این صورت که «ستعرفها فی التقریب الثانی» به این بیانی که گفتند این بیان اینجا درست نیست، بخواهیم از عدم وصول چه چیزی را کشف کنیم؟ عدم ردع واقعی را کشف کنیم یک مقدمه دیگری را لازم دارد.

«التقریب الثانی»

تقریب ثانی که خارجش را گفتیم، چه بود؟ این بود که درست است که برای اعلام موقف و ردع شارع لازم نیست خیلی حرف بزند ولی این یک حرفی است که به گوش هر کسی می خورد انگیزه در او ایجاد می شود که سؤال می کند: «عجب، واقعاً اینطور است؟!»

مثلاً اگر فرض کنیم اگر یک روایتی به گوش مردم بخورد که آب دهن را نباید قورت داد! همه می گویند: آب دهن را نباید قورت داد؟! یعنی حتماً باید بیرون بریزید، قورت نمی توانید بدهید. پدر همه دارد در می آید دیگر، این باعث می شود که همه سؤال کنند. اینجا می گوید بله یک دفعه نهی می کند، می گوید «لا تبلع مثلاً بزاعة فمک» خب یک دفعه بگوید، خب این به گوش این و آن می رسد که امام صادق اینچنین فرمود، عجب! این می آید سؤال می کند، آن می آید سؤال می کند، اگر از شهرستانها هستند کسی را می فرستند که سؤال کند، خیلی کار سختی است، بر خلاف دأب و روش است، آخر انسان بخواهد مواظب باشد که آب دهانش فرو نرود و برع نکند خیلی کار سختی است.

یا بگوید هیچ کس نباید با محارمش بیشتر از پنج کلمه صحبت کند، خیلی کار سختی است! همینطور که برخی فتاوا هست که زن اجنبیه با اجنبیه بیش از پنج کلمه نمی تواند صحبت کند. شهید ثانی یا شهید اول است که چنین فتوایی را نقل می کند. خیلی خب پنج کلمه، این یک چیزی است که اگر امام فرموده باشد بلبله ای در جامعه ایجاد می شود برای کسانی که متدین هستند و این قهراً دائماً سؤال می کنند که حالا چه کنیم؟ ایا دکتر هم رفتیم همین طور است؟ بخواهیم برویم یک نانی چیزی بخریم، خب او می گوید قیمتش انقدر است من می گویم

... همینطور مواظب باشم که پنج کلمه بیشتر نشود؟ و هکذا و هکذا، این یک بلبله ایجاد می شود پس لازمه اش این است که ...

پس بنابراین در تقریب ثانی می گوئیم ما مقدمه اول را احتیاج نداریم و این اصلاً چیزی است که به دست هر کسی که می رسد سؤال برایش ایجاد می شود، سؤال که ایجاد شد قهراً جواب های زیادی داده می شود و این باید در روایات ما باقی بماند و حیث که نمائنده است پس معلوم می شود که نبوده است.

س: استاد این شارع که فرمودید امام صادق به بعد را قبول داریم اما زمان امام حسن و امام حسین اینها مرجع نبوده اند؟؟؟

ج: شارع را می گوئیم، هر کجا شارع است می گوئیم و آنها هم شارع هستند دیگر، هر چیزی که آن زمان شارع بوده است.

س: خب از آنها سؤال نمی پرسیدند، مراجعه به آنها نمی کردند.

ج: چرا نمی آمدند؟ شیعه ها که می آمدند؟ بلبله برای شیعه درست می شود، ما شیعه را می گوئیم، مگر ما غیر از آنها را می گوئیم؟ آنهایی که متدین هستند، عقلائی که متدین هستند بلبله برایشان ایجاد می شود آنها می روند از امام حسن علیه السلام می پرسند، آنها می روند از امام حسین سلام الله علیه سؤال می کنند، یا از روات سؤال می کنند که شما بروید سؤال کنید. اینها را می گوئیم. و اگر چنین چیزی باشد در عامه هم می روند از همانهایی که قبول دارند سؤال می کنند.

«التقریب الثانی: أن الردع عن السیرة الراسخة المرکوزة و إن قلنا بانه لا یلزم فیه التکرر بل للشارع الاكتفاء بردع واحد أو ردعین فی إعلان موقفه المخالف» در اینکه موقف مخالف خود را اظهار بفرماید یکی دو مورد کفایت می کند. «و یکون ذلک حجّة علیهم» و همین ردع واحد یا ردعین حجّت است بر عقلاء و بر آن سیره داران «فی ما إذا کان فی معرض الوصول الیه» در جایی که همان گفته واحد یا دو مورد در معرض وصول باشد. خب هر وقت روایتی در معرض وصول بود جای برائت جاری کردن و اینها نیست دیگر باید برویم فحص کنیم و به دست بیاوریم. «و واجداً لسائر ما یعتبر فی تحقیق الردع» اگر در معرض وصول به سوی آن سیره داران باشد و آن یک ردع واحد یا دو ردع واجد سایر چیزهایی که معتبر است در تحقیق ردع باشد، هر چیزی که ما گفتیم در تحقیق ردع معتبر است واجدش باشد، مثل اینکه یک خبر ثقه باشد یا آدم های ثقه ای باشد که دارند ردع می کنند یا اگر گفتیم ردع باید نص باشد و به اطلاق نمی شود، نه نص باشد. اگر گفتیم ردع به مفهوم و به دلالت های التزام و اینها نمی شود و باید به دلالت منطوقیه باشد آن وجود داشته باشد که بعداً اینها بحث خواهد شد. «الا أن ذلک» اگرچه بگوئیم تکرار نمی خواهد و همین یک بار و دوبار گفتن کفایت می کند «الا أن ذلک

یلازم عادة أن تقع أسئلة متعدّدة من ناحية المتشرّعة عندما يصل اليهم الردع» وقتی ردع به آنها می‌رسد مثل همین مثال‌هایی که زدم ... «عجب روایت رسید که امام صادق فرموده است که حرام است آب دهان را بلع کنید!» «و لو لأجل الستیثاق و الاطمینان» سؤال فراوان می‌شود، و لو این آدمی که آمده است گفته است ثقه هستند اما برای استیثاق بیشتری پیدا کنند این موارد را می‌روند سؤال می‌کنند، تکرار می‌کنند که «آیا آقا شما اینطور فرمودید؟» «و لو لأجل الستیثاق (و ثوق پیدا کردن و اطمینان پیدا کردن) بموقف الشارع بعد ما سمعوا أنّ الشارع خالف سيرتهم» وقتی شنیدند که شارع مخالفت با سیره آنها کرده است «فإنّ طبيعة الأمر تقتضي حصول البلبلة بينهم» یک بلوایی بینشان ایجاد می‌شود، که عجب اینچنین است؟! «عند وصول ذلك الردع اليهم (الی اهل السیره) و یورث ذلك كثرة السؤال» این وصول و این حصول بلبله نزد مردم موجب می‌شود کثرت سؤال و تکرار سؤال را لامحال «و لو وقع ذلك» این کثرت سؤال و اینها اگر واقع شده باشد «لانعكس في الأخبار قهراً فعدم وصوله كاشفٌ عن عدم تحقّقه» این بیان دوم.

در اینجا اگر دقت کرده باشید ما طبق مبنای اول دو چیز داریم که کثرت پیدا می‌کند:

یکی خود اینکه از طرف شارع کثرت بیان باشد، تکرار بیان باشد.

دو اینکه از طرف مردم فراوان باید سؤال باشد که این دومی مشترک است بین تقریب اول و تقریب دوم. از

توجه به این جمع به دست می‌آید که ما اینجا سه تقریب می‌توانیم داشته باشیم نه دو تقریب؛

تقریب اول این است که وقتی بنا است شارع زیاد بگوید این ملازمه عرفیه و عادیه دارد با اینکه همین

گفته‌های شارع بماند صرف نظر از اینکه مردم زیاد سؤال می‌کنند. خود این بنا است زیاد باشد دیگر. از طرف

دیگر همین که سؤال هم باید زیاد باشد این هم اقتضاء می‌کند که باید این سؤالات بماند. یکی هم جمع بینهما

است.

پس سه تقریب داریم: فرمایشات خود شارع بنفسه، سؤال مردم بنفسه، جمع بینهما این هم تقریب سوم است

که این از هر دو اقوی است چون خیلی حجمش وسیع می‌شود.

پس بنابراین باید گفت طرق ثلاثه وجود دارد که دو موردش مبنی بر آن مبنا است که گفتیم از طرف شارع

باید تکرار بشود و زیاد گفته بشود و خیلی بیان بکند، آن این است که پس خود فرمایشات آنها چون خیلی زیاد

است و تکرار دارد باید بماند. دوم اینکه باید آن سؤالات بماند. سوم اینکه خود فرمایشات آنها و سؤالات و

جواب‌ها باید بماند. پس سه طریق روی هم رفته می‌شود.

اما حالا این طریق قابل قبول است یا قابل قبول نیست؟

«مناقشة التقريب الثاني»

س: اشکال کنیم.

ج: بیست دقیقه به نماز مانده است، فقط حال ...

«مناقشة التقريب الثاني: هذا التقريب مبني على أن الردع حتى إذا كان مرة أو مرتين يُلازم عادة وقوع كثرة السؤال من ناحية المتسرعة و هو ممنوع؛ فإن الردع إذا كان في معرض الوصول الى المتسرعة كما هو المفروض في هذا التقريب أيضاً فلماذا لم يقبله المتسرعة»

جواب: جواب این است که شما گفتید اگر یک موضوع یک سیره‌ای باشد راسخه واسعه و وسیعه اگر امام علیه السلام او را ردع بفرماید و لو مکرر فرموده است، یکی دو بار به طرق عادی فرموده است و به طرق عادی به دست مردم می‌رسد، چرا می‌فرمایید که ملازمه دارد با کثرت سؤال؟ با کثرت جواب؟ خب وقتی که خودش از امام شنید یا از یک تفه‌ای شنید که بله شارع و امام از این روش خوشش نمی‌آید و ردع فرموده است، فرموده است کار درستی نیست، خب چرا برویم سؤال کنیم؟ خب می‌فرماید که امام فرموده است دیگر، این ملازمه اینچنینی ندارد، حالا مثلاً فرض کنید که حجاب را اینطور رعایت نمی‌کردند، بعد گفت که امام صادق فرموده است زن‌ها باید بدن خود را بپوشانند، چه بلبله‌ای ایجاد می‌شود؟ خب فرض کنید که بر خلاف روششان بوده است، می‌گوید نظر دین این است، چه ملازمه‌ای بین این دو است که شما می‌گویید یک بلبله عجیبی ایجاد می‌شود که باید کثرت سؤال کنند و کثرت سؤال انقدر است که باید در تاریخ بماند. هیچ ملازمه‌ای ما بین این دو نمی‌بینیم.

خب این توجه می‌فرماید که اگر این مناقشه تقریب ثانی به این شکل بیان کنید این مناقشه تقریب اول را هم بنیادش را خراب می‌کند دیگر، چون هم مقدمه اولی را زدید و هم مقدمه ثانیه را زده اید، می‌خواهد لابد اینکه فقط گفته است در تقریب ثانیه برای اینکه فقط آن را ... اما اشکالش این است که اگر این را قبول کردیم مقدمه ثانیه هم ممکن است ردع کنیم، یعنی تقریب اول دو جواب می‌شود داد: یک جواب این است که جواب مبنایی است، ما این را قبول نداریم که تکرر باید داشته باشد، این جواب مبنایی است. از آن هم صرف نظر کنیم می‌گوییم این ملازمه بین کثرت گفته آنها و کثرت جواب را قبول نداریم، خب قبول می‌کنند دیگر چه لزومی دارد که بروند کثرت سؤال کنند.

س: ???

ج: نه، این حرف این است که مردم دائماً باید سؤال کنند، این چه لزومی دارد؟ خب عمل می‌کنند، چرا سؤال کنند؟ حالا یک جا هم ممکن است سؤال کنند اما چه ملازمه‌ای است که بگوییم الا و لابد باید سؤال می‌کردند؟ خب مردم متدین هستند و می‌گویند فرموده است خیلی خب.

س: یعنی اصلاً به نوعی شک می‌کنند در این قضیه.

ج: چرا شک می‌کنند؟ آدم ثقه است که می‌آید می‌گوید؟

س: خب ثقه باشد، ثقه ممکن است اشتباه کند.

ج: پس جاهای دیگر هم ممکن است اشتباه کند، حرف این است که آدم ثقه‌ای است.

س: ???

ج: بله ولی وقتی آدم ثقه می‌گوید، حالا دو نفر ثقه آمدند گفتند، هم محمد ابن مسلم آمد گفت و هم زراره

آمد گفت، دیگر چه لزومی دارد که برود سؤال کند؟

س: استاد ببخشید این مقام دوم یک اشکالی دارد و آن اینکه این کثرت سؤال با اعلام موقف شارع که

تلازم دارد.

ج: ندارد.

س: ???

ج: الان می‌خوانیم معلوم می‌شود.

«هذا التقريب مبنى على أن الردع حتى إذا كان مرة أو مرتين يُلازم عادة وقوع كثرة السؤال من ناحية المتشرعة و هو ممنوع» این ملازمه ممنوع است «فإن الردع إذا كان في معرض الوصول الى المتشرعة كما هو المفروض في هذا التقريب أيضاً فلماذا لم يقبله المتشرعة» چرا متشرعه قبول نکنند؟ «و لم يقنعوا به؟!» و قانع به آن گفتار و آن ردع و بیان شارع نشود؟ ضمیر به آن ردع بر می‌گردد، فإن الردع به آن بر می‌گردد «و لم يقنعوا به آن ردع» «فإذا بین الامام عليه السلام مخالفته للسيرة لأمثال زرارة و محمد بن مسلم و أمرهم بأن يبلغوا الشيعة (يا) يبلغوا الشيعة (أبلغ يُبلغ) ذلك في الكوفة و غيرها من مواطنهم (از وطن‌هایشان) فلا داعي عادة لأن يرجع الشيعة الى الإمام عليه السلام ثانياً و يسألوا عن صحة ما وصل اليهم من طريق أمثال زرارة و محمد بن مسلم من الثقات المعتمدين. هب أن الداعي للسؤال عن ذلك كان موجوداً إلا أن السؤال عن الإمام عليه السلام لم يكن متيسراً في جميع الأوقات» حالا فرض می‌کنیم، «هب» یعنی لو فرض، «أن الداعي للسؤال عن ذلك» انگیزه برای سؤال موجود بوده است الان اینکه الان در دسترس امام نیست که بیایند سؤال کنند، اینها در ایران زندگی می‌کنند و مسافرت کردن‌ها که آسان نبوده است که حالا بلند شو از اینجا برو کوفه برو مدینه سؤال کن، اینطور نبوده است که، خب می‌پذیرفتند. «لم يكن متيسراً في جميع الأوقات و من الممكن أن الردع وصل إليهم في ظروف غير مساعدة» ممکن است که ردعی که از سمت شارع صادر شده است واصل شده باشد به متشرعه در یک ظروف غیر مساعده‌ای برای طرح سؤال. مثل همین سؤالی که موسی ابن جعفر علیه السلام از ایشان نقل

۱۳۹۷/۱۰/۰۸

جلسه چهل و یکم

شده است که فرمودند این کار درست نیست، ایشان هم زندان است چهارده سال ... چطور بروند سؤال کنند از موسی ابن جعفر؟ خب نمی توانند سؤال کنند، سؤال هم دلشان می خواهد اما راه ندارد، خب نمی روند سؤال کنند.
س: در مورد یک مسائل ساده شرعی که مثلاً خیلی بین بوده است؟؟؟ در این مسأله‌ای که کاملاً مخالف سیره عقلا است نمی رود؟؟؟

ج: آنجا اصل مطلب، اینجا وصل الیه، حالا دومرتبه برود سؤال کند؟ آنجا چون لم یصل الیه بوده است، می گذاشته روی سرش برود اصل مسأله را سؤال کند. اینجا وصل الیه، آدم تقه شش آتسه به او رسیده است که امام اینطور فرموده است، خب حالا دیگر برای چه؟
س:؟؟؟

ج: برای اینکه آدم تقه درستی است، مثل همه جاهای دیگر، سیره خودشان هم بر همین است.
س:؟؟؟

ج: آن چون خلاف عقل بود، نه خلاف سیره، آن به نظرش خلاف عقل بود. چون خلاف عقل بود دیه سه انگشت بود انقدر، چهارتا که شد کمتر می شود، این خلاف عقل است، به نظرش می آمد که خلاف عقل است اما جایی که خلاف عقل نباشد آنجا این سیره را قبول ندارد.
س:؟؟؟

ج: سیره عقلا با عقل من السرا الی الثریّا با هم فاصله دارند.

س: کثرت سؤال چطور با اعلام موقف یکی دو تا متصور است؟؟؟

ج: اجازه بفرمایید.

«و من الممكن أن الردع وصل اليهم في ظروف غير مساعدة، فاکتفوا» چون اینطور بوده است «فاکتفوا بما وصل اليهم من الردع بعد أن كان صالحاً» بعد از اینکه آن ردع صلاحیت برای موقف امام علیه السلام داشته است «بعد أن كان صالحاً لبيان موقف الإمام عليه السلام و حجة عليهم» فرض این است که خبر تقه‌ای حجّت است، عقلاء در خبر تقه به چنین شرطی در خبر تقه نفرموده است که به شرط اینکه مخالف تقه نباشد، چنین قیدی در باب خبر واحد که نیست.

«نعم من الممكن أن يورث وصول الردع البلبلة و التذبذب أحياناً و بالنسبة الى بعض المتشرّعه» البته ما این را انکار نمی کنیم که یک مواردی به خاطر یک خصوصیتی ممکن است یک تذبذب و بلبله‌ای ایجاد بشود و کثرت سؤال بشود اما اینطور نیست که در همه جا که سیره‌های عمیق گسترده است اینطور باشد. اتفاقاً مثلاً در

۱۳۹۷/۱۰/۰۸

جلسه چهل و یکم

مواردی که خود عقلاء هم می‌گویند این چه کاری است؟! درست است که همگانی است اما می‌گوید چه کاری است.

مثلاً الان این سیره‌هایی که در عروسی‌ها است، در وفات‌ها است، خیلی‌ها هم سیره از روی رودربایستی و اینکه تحقیر نشوند و ... خودشان را ملزم می‌دانند به انجام دادنش در حالی که نفسشان می‌گوید خدا کند یک کسی بیاید اینها را براندازد.

س: ???

ج: اگر بود، هست. خیلی از این سیره‌ها هست که اگر الان کسی بمیرد و هیچ ختم برایش نگیرند می‌گویند چیست؟ می‌گویند اینها بی‌اعتنائی است، می‌گویند میتشان را تحقیر کردند. سوم بگیر، هفتم بگیر، چهلم بگیر، سال بگیر و ... مردم می‌گویند حالا مثلاً یعنی چه؟ شاید خیلی‌ها هم بگویند کاش می‌شد که این ور می‌افتاد، اطعام‌های میلیونی دادن و ... اینها کاش ور بیافتد، بیچاره حالا مرده است یک زحمتی هم دارد، حالا باید برود قرض کند ... در اسلام عکسش گفته شده است که مردم باید عزاداران را اطعام کنند، اما الان عکسش شده است و عزاداران باید مردم را اطعام کنند، اینطور شده است دیگر الان. خب این چرا؟ به خصوص اینجا. اصلاً راسخه هم باشد و خیلی‌ها هم به دنبال این کارها هستند، اما می‌گوید چرا؟ حالا از شارع می‌رسد، امام صادق می‌فرماید حرام است، می‌گوید الحمدلله.

اما یک مواردی است که ممکن است بله این را قبول داریم. پس بنابراین نمی‌شود گفت مطلقاً همه جا، جا به جاهایی ممکن است، فقیه باید آنها را مورد به مورد حساب کند.

س: ???

ج: فی الجملة در آنجاها اگر در فقه جایی بود بله.

«نعم من الممكن أن يورث وصول الردع البلبلة و التذبذب أحياناً» آن مثال‌هایی که من می‌زدم برای این بود که چاشنی را اضافه کنیم. آنجا آن مثال‌ها همینطور بود، آن در مقام تثبیت آن مطلب بود و الاً بله این اشکال را دارد.

«نعم من الممكن أن يورث وصول الردع البلبلة و التذبذب أحياناً» یک موقع‌هایی، یک وقت‌هایی، ممکن است نادراً اینطور بشود «و بالنسبة» آن هم نه همه متشرّعه «إلى بعض المتشرّعة» که خیلی به آن سیره عقیده مند است که بعید است شارع چنین حرفی بزند؟؟ «فيكثروا السؤال من الإمام عليه السلام» آنها ممکن است «إذا أن ذلك لم يكن بنحو قضية كلية كي ينتج من عدم انعكاسه في الأخبار عدم تحقق الردع. و من هنا ترى أن الفقهاء يفتون في غير واحد من المسائل الفقهية على خلاف السيرة العقلانية بمجرد وصول ما يخالفها» یک روایت

هم که به دستشان برسد بر خلاف سیره عقلائی فتوا می‌دهند، مثل چه مثالی؟ مثل این مثال که «مثل ما ورد فی خیار الحیوان» در عرف عقلاء عالم حیوان خریدن با چیزهای دیگر خریدن، با خانه خریدن و فرش خریدن و چیزهای دیگر خریدن فرق می‌کند؟ همه می‌گویند خیار ندارد مگر موارد خاصی، خیار عیبی باشد که بعداً ببینند معیوب است، بعد ببینند مغبون هستند، شرط کرده باشند، اینها بله اما همینطور هیچ چیزی نبوده است بگویند تا سه روز خیار دارید، اصلاً سیره عقلاء بر خلاف این است، اما شارع گفته است چه؟ فرموده است در باب خیار فرموده است ثلاثة آیام، این روایت تنها یک روایت است از امام رضا سلام الله علیه، «صاحب الحیوان بالخیار ثلاثة آیام»

(این الان یاد آمد که این روایتی بود که ایشا متذکر شده اند، ما خیار حیوان را در بحث خیارات خدمت مرحوم آقای حائری بودیم، ایشان خواستند این روایت را بگویند که «صاحب الحیوان بالخیار ثلاثة آیام» چون نام حضرت رضا علیه السلام، قال الرضا علیه السلام یا سألت عن الرضا، ایشان به حدی علاقمند به حضرت رضا علیه السلام بودند ۷۵ بار مشرف شده بودند و هر بار هم یک قصیده‌ای برای حضرت گفتند و بعضی از قصائدشان را هم من دیده ام، هر بار که مشرف شده اند یک قصیده‌ای برای حضرت گفته اند. واله امام رضا بود، تا رسید به اینجا در درس رضوان الله علیه گفت عن الرضا بغض گلویش را گرفت و حالت بکاء به او دست داد و این هم دیگر آخرین درس‌های ایشان بود و یعنی از همین خیار حیوان هم بیرون نیامد ایشان و به رحمت خدا رفت.)

خب می‌گویند بله مثل «ما ورد فی خیار الحیوان الذی هو علی خلاف السیره علی لزوم الاشتراء» سیره بر این است که هر اشترائی لازم است و حق فسخ ندارد مشتری الاّ یک مورد ویژه‌ای که گفتم عیب باشد، مغبون شده باشد، شرط کرده باشد. «حتی فی اشتراء الحیوان، و لا یلاحظون» خب فقهاء اینجا فتوا می‌دهند که خیار حیوان ثابت است با اینکه یک روایت دارد «و لا یلاحظون (فقهاء) أن کثرة السؤال عن حکم ذلک انعکست فی الأخبار أم لا» می‌گویند اگر اینطور بود باید بعد از حضرت رضا که این را فرمودند هزارها سؤال شده باشد و حضرت جواب داده باشند و ائمه بعد گفته باشند، در زمان غیبت صغری مردم نامه نوشته باشند به واسطه وکلای حضرت و ... چنین چیزی را ملاحظه نمی‌کنند، می‌گویند خب روایت معتبر دالّ بر این مسأله است خلاف سیره هم باشد. «فهذا التقریب غیر تامّ بالجمله (نه فی الجمله)» این تقریب بالجمله بگویم همه جا چه سیره‌ها اینطور باشند چه آنطور نه، اگر یک جای خاصّ ویژه‌ای یک خصوصیتی داشت که ملازمه داشت خب دالّه؟؟؟ عن ذلک، اما اینکه اینجا بگویم همه جا اینطور است نه.

فتحصّل ممّا ذکرنا که سه تقریب بنا شد داشته باشیم:

الفائق فی الاصول - حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۱۰/۰۸

جلسه چهل و یکم

التّقریب الأوّل که کثرت فرمایشات ائمه را داشته باشیم، این اشکال دارد بر مبنای کسی که می‌خواهد فقط اعلام موقف کند و نمی‌خواهد اجراء تکلیف حکم کند.

بیان دوّم که چون موضوع اینچینی است لازمه اش کثرت سؤال از طرف مردم است و متشرّعه است و این باید باقی بماند این هم اشکالش این است که الان گفتیم.

آن بیان تلفیق بین البیانین که آن کثرت است این هم کثرت پس ... وقتی آن باطل شد این هم باطل شد بیان سوّم هم باطل می‌شود، پس بنابراین نتیجه این شد که این راه فی الجمله به درد می‌خورد نه بالجمله.
و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.